

جایگاه و نقش حوزه علمیه در تمدن‌سازی اسلامی در دوره معاصر

سیدرضا مهدی نژاد^۱

چکیده

حوزه‌های علمیه شیعه با پیشینه‌ای بیش از هزارساله، از مهم‌ترین نهادهایی به شمار می‌رود که همواره در شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی نقش آفرین بوده‌اند. این نقش آفرینی در دوره معاصر نیز استمرار یافته و به‌ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، تقویت شد. پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که جایگاه و نقش حوزه علمیه در عرصه تمدن‌سازی اسلامی در دوره معاصر چه بوده است؟ در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، نقش حوزه علمیه در چهار خرده‌نظام تمدنی بررسی شده است: نخست، نظام فکری-معرفتی که رسالت و نقش اصلی حوزه در این عرصه معنا می‌یابد. دوم، نظام فرهنگی تمدن که دربرگیرنده نظام اعتقادی، ارزشی و هنجاری است و حوزه علمیه در آن نقش کلیدی دارد. سوم، نظام سیاسی که نقطه اوج نقش آفرینی حوزه علمیه با برپایی نظام سیاسی اسلامی در این عرصه رقم خورد. چهارم، نظام اقتصادی که اگرچه حوزه علمیه در آن ورود نموده، اما در ابتدای راه است. مهم‌ترین بایسته تکامل نقش آفرینی حوزه علمیه در عرصه تمدن‌سازی، نگرشی نو و جامع به اجتهاد به‌عنوان ابزار اصلی تمدن‌سازی دینی است که اگرچه در دوره معاصر تحولات و پیشرفت‌های قابل توجهی داشته، اما همچنان ظرفیت فوق‌العاده‌ای در آن وجود دارد که بهره‌گیری از آن می‌تواند رسالت تمدن‌سازی دینی حوزه را تسریع و تکامل بخشد.

واژگان کلیدی: حوزه علمیه، روحانیت، تمدن، تمدن‌سازی، تمدن اسلامی، تمدن نوین اسلامی، نظامات تمدنی.

۱. استادیار جامعه المصطفی (ص) العالمية.

مقدمه

سخن گفتن از نقش حوزه علمیه در تمدن و تمدن‌سازی، موضوعی بسیار مهم و درعین حال، دشوار است. حوزه‌های علمیه شیعه ریشه در اعماق تاریخ اسلام دارند و با پیشینه‌ای هزارساله همواره نقش مهم و مؤثری را در جامعه و فرهنگ و تمدن اسلامی ایفا نموده‌اند. اگر وصف «اسلامیت» در تمدن اسلامی را به مفهوم حقیقی آن بدانیم، حوزه‌های علمیه و علمای دین، مهم‌ترین نقش را در تبیین فرهنگ و معارف اسلامی و تحقق تمدن اسلامی در مقام ثبوت و اثبات بر عهده دارند. نگاهی گذرا به پیشینه تاریخی تمدن اسلامی این حقیقت را آشکار می‌سازد که حوزه و علمای شیعه همواره نقش مهم و مؤثری در شکوفایی آن ایفا نموده‌اند. اثبات این مدعا و ارائه شواهد تاریخی آن مجالی مستقل می‌طلبد و آثاری نیز در این زمینه نگاشته شده است. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که به بیان شهید مطهری، «کسانی که آرزوی اعتلای دین اسلام را در سر دارند و درباره ترقی و انحطاط مسلمین در گذشته دور و نزدیک می‌اندیشند، نمی‌توانند درباره دستگاه رهبری آن، یعنی سازمان روحانیت نیندیشند» (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۴۸۳). طبق این بیان، حوزه علمیه و سازمان روحانیت در جایگاه رهبری اسلام و تمدن اسلامی قرار دارند و اعتلا و انحطاط تمدن اسلامی ربط معناداری با آن پیدا می‌کند. مفهوم این سخن آن است که پیشگامی حوزه و روحانیت به‌نوعی می‌تواند به شکوفایی تمدن اسلامی منتهی گردیده و رکود حوزه نیز به انحطاط تمدنی خواهد انجامید. این موضوع، نشانگر جایگاه خطیر حوزه علمیه در فرایند تمدن‌سازی اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان مدعی شد، بدون ایفای نقش حوزه، تمدن نوین اسلامی شکل نخواهد گرفت.

سخن در این نوشتار، پیرامون نقش پسینی حوزه علمیه در زمینه‌سازی و تحقق تمدن نوین اسلامی است؛ تمدنی که به‌عنوان آرمان جامعه اسلامی در عصر جدید در نظر گرفته شده و به‌ویژه در دهه‌های اخیر از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی بر آن تأکید بسیاری صورت گرفته است. پرسش اصلی این نوشتار آن است که جایگاه و نقش حوزه علمیه شیعه و به‌طور خاص حوزه علمیه قم در سده اخیر و در دوره جدید حیات خویش، در عرصه تمدن‌سازی چه بوده است؟ اگرچه دامنه این موضوع بسیار گسترده است و ادای حق آن در این مجال مختصر میسر نیست، اما به تناسب مقام، تلاش خواهد شد از منظری کلان، نگاهی اجمالی به موضوع داشته و زوایای کلی نقش‌آفرینی حوزه را در عرصه نظامات تمدنی بکاویم.

مفهوم‌شناسی

۱. حوزه علمیه

حوزه علمیه عنوانی متأخر برای سازمان‌ها، نهادها و مراکز آموزشی نظام‌مند علوم دینی در میان شیعه امامیه به کار می‌رود؛ اما به مفهوم عام، پیشینه حوزه‌های علمیه شیعه به صدر اسلام و عصر ائمه علیهم‌السلام و به‌ویژه عصر صادقین علیهم‌السلام بازمی‌گردد. مدینه، کوفه، بغداد، سامرا، قم و ری، مهم‌ترین مراکز علمی شیعه در قرون نخستین

به شمار می‌رفتند. پس از آن، نجف، حله، کربلا و جبل عامل نیز در قرون بعد تبدیل به مراکز علمی مهمی شدند. در عصر صفویه، با حمایت حکومت صفوی و دعوت از علمای جبل عامل، نجف و کربلا، حوزه‌های علمیه پروتقی در اصفهان، تهران و قزوین نیز شکل گرفت (ر.ک: گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰: ص ۲-۶).

این مرکزیت در برخی موارد مقطعی بوده و به دلایلی استمرار نیافت؛ اما در برخی از مراکز فوق تاکنون نیز استمرار یافته است. در این میان، دو حوزه علمیه نجف و قم به‌رغم فراز و نشیب‌هایی که در گذر زمان داشتند، به‌عنوان دو پایگاه محوری حوزه شیعه پایدار ماندند. اگرچه پایداری و شهرت علمی حوزه نجف بیشتر بوده و حوزه قم دوره‌های رکود بیشتری را در طول تاریخ تجربه کرد، اما تجدید حیات حوزه علمیه قم در دوره معاصر، فصل نوینی را در تاریخ حوزه‌های علمیه شیعه رقم زد. این دوره مبدأ و منشأ تحولات علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بسیار مهمی به شمار می‌رود که از جهاتی بی‌نظیر و حداقل کم‌نظیر است. از منظر کلان، مجموع حرکت حوزه‌های علمیه شیعه از ابتدا تاکنون را می‌توان تمدنی قلمداد نمود؛ اما دوره معاصر حوزه علمیه قم یک نقطه عطف در این جهت و در زمینه‌سازی تحقق تمدن نوین اسلامی به شمار می‌رود و به‌ویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی، جهشی محسوس و معنادار در این مسیر ایجاد شد که امید می‌رود منتهی به تحقق آرمان تمدنی شیعه گردد.

تمرکز نوشتار حاضر، بر نقش تمدنی حوزه علمیه قم در دوره معاصر است.

۲. تمدن

تمدن، بسان بسیاری دیگر از مفاهیم علوم اجتماعی، معرکه آرای گوناگون بوده و تاکنون تعاریف متعددی از منظرهای گوناگون از آن ارائه شده است. در اینجا بنا و مجال پرداختن به این تعاریف نیست؛ اما از زاویه نگاه و موضوع این نوشتار، به برخی از این تعاریف‌ها اشاره‌ای کرده و تعریف مختار خویش را ارائه خواهیم نمود.

۲/۱. تمدن به مثابه وضعیت برتر

بسیاری از صاحب‌نظران، تمدن را به مثابه «وضعیت برتر» تعریف نموده‌اند. این وضعیت برتر می‌تواند در گذشته تحقق یافته باشد (رویکرد تاریخی)، یا ناظر به وضعیتی آرمانی در آینده باشد (رویکرد آینده‌نگر). گستره آن نیز می‌تواند دربرگیرنده یک جامعه خاص باشد یا مجموعه‌ای از جوامع که در گستره جغرافیایی و فرهنگی مشترکی قرار دارند. گروهی دیگر نیز تمدن را به‌عنوان نوعی فرایند مدنیت‌آفرین می‌دانند که نوعی سیر نزدیک‌شونده بی‌انتهای به سوی وضعیت آرمانی دارد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۸: ص ۲۴). از این منظر، تمدن فرایندی است که یک گروه انسانی از رهگذر آن به حالتی آرمانی نزدیک می‌شود (همان: ص ۹۸). چنین تعریفی از تمدن، ناظر به وضعیت آرمانی و ایده‌آل و نوعی مدینه فاضله است که گروهی از انسان‌ها در پی دستیابی بدان هستند. برخی از اندیشمندان مسلمان، چنین نگرشی به تمدن دارند.



۲/۱. تمدن به مثابه کلان‌نظام اجتماعی

رویکرد دیگری در تعریف تمدن وجود دارد که از منظری کلان و با نگرشی سیستمی، تمدن را به مثابه کلان‌نظام اجتماعی در نظر می‌انگارد که متشکل از خرده‌نظام‌های گوناگون یا کل‌های یکپارچه‌ای است که مجموعاً یک نظام یا یک کل واحد را تشکیل می‌دهند. از این منظر، تمدن به نظام‌های بزرگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد که از نظر جغرافیایی، واحد کلانی را در یک قلمرو پهناور دربر می‌گیرد (آشوری، ۱۳۸۱: ص ۱۲۸). هریک از نظام‌های مذکور، دارای یک بعد فکری و نظری و یک بعد عینی و عملی هستند که مجموعاً یک تمدن را شکل می‌دهند. این نظام‌ها باید دارای ویژگی‌های خاصی باشند تا منجر به تمدن گردند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. این جهانی بودن؛

۲. وجود انسجام، هماهنگی و همسویی میان عناصر و خرده‌نظام‌ها؛

۳. دارا بودن یک هویت جامع و واحد (بابایی، ۱۳۹۳: ص ۳۹-۴۳).

ویژگی نخست، ناظر به این جهانی بودن تمدن است؛ ویژگی دوم ناظر به یکپارچگی آن و ویژگی سوم ناظر به روح کلی و مشترک حاکم بر تمدن است. چنین کلان‌نظام اجتماعی می‌تواند جامعه را به سوی پیشرفت و تعالی و وضعیت برتر و آرمانی سوق دهد. در این نوشتار هر دو تعریف فوق به نوعی مد نظر قرار دارد.

۳. تمدن اسلامی

در مورد تعریف تمدن اسلامی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و تعاریف متعددی از آن ارائه شده است.

در این میان دو دیدگاه وجود دارد:

نخست، دیدگاهی که وصف یا قید «اسلامیت» را در اصطلاح تمدن اسلامی به معنای واقعی دانسته و تمدن اسلامی را تمدنی برآمده از متن دین و آموزه‌های آن می‌داند. قائلان به این دیدگاه با نگرش حداکثری بر این باورند که «تمدن اسلامی، تمدنی است که کاملاً برآمده از متن دین و آموزه‌های اصیل دینی (قرآن و سنت) بوده و تنها اسلام در آن حاکم باشد». از نظر این گروه، تمدن اسلامی باید به معنای حقیقی کلمه، اسلامی و برآمده از آموزه‌های اسلام باشد و در غیر این صورت، نمی‌توان آن را اسلامی نامید. تمدن اسلامی، تمدنی دینی است که همه مؤلفه‌های آن بر محور اسلام می‌گردد. بدین ترتیب، تمدن اسلامی از همه ویژگی‌های تمدن الهی در چهارچوب آموزه‌های قرآنی و متکی بر سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخوردار است (جان احمدی، ۱۳۸۸: ص ۵۱-۵۲).

دوم، دیدگاهی که معتقد به تمدن قدر مقدور و قدر متیقن، یعنی همان «تمدن مسلمانان» است. از نظر این گروه، «تمدن اسلامی تمدنی است که مسلمانان پدیدآورده‌اند؛ اعم از آنکه برآمده از متن دین و آموزه‌های

آن باشد یا از خارج از دین بوده، اما به وسیله مسلمانان و با عاملیت آنان، پدید آمده است». بسیاری از تاریخ‌پژوهان و تمدن‌پژوهانی که از تمدن اسلامی سخن گفته‌اند، همین برداشت و تعریف از تمدن اسلامی را در ذهن داشته‌اند. برای نمونه، سید جعفر شهیدی با چنین نگرشی معتقد است که «تمدن اسلامی مجموعه آداب و رسوم مشترک میان ملت‌های مسلمان است و نباید پنداشت چون این تمدن نام اسلامی به خود گرفته، مظاهر آن همگی برگرفته از قرآن و سنت بوده و دگرگون‌پذیر نیست. این دقیقاً نقطه عزیمت و افتراق تمدن از حکم شرعی است» (نصیری، ۱۳۸۷: ص ۵).

تفاوت این دو نوع تعریف از تمدن اسلامی در بحث حاضر، این است که بر مبنای دیدگاه نخست، اگر معتقد به واقعی بودن پسوند اسلامی باشیم، آن‌گاه نقش حوزه‌های علمیه و علمای دین در این تمدن، چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات، محوری خواهد بود؛ زیرا رسالت اصلی تبیین آموزه‌ها و معارف دینی و تحقق آن بر عهده آنان است. اما بر مبنای دیدگاه دوم، حوزه‌های علمیه و علمای دین نیز جایگاه و نقشی مشابه و هم‌وزن سایر گروه‌ها خواهند داشت. اگرچه بر مبنای دوم نیز طبق دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران، اسلام عنصر اساسی تمدن اسلامی به شمار می‌رود و باز حوزه علمیه نقش مهمی بر عهده دارد.

۴. تمدن نوین اسلامی

وجه تمایز تمدن نوین اسلامی از تمدن اسلامی در این است که وقتی از تمدن اسلامی به‌صورت مطلق بحث می‌شود، اغلب ناظر به تمدن تاریخی و پیشین مسلمانان است؛ اما قید «نوین» در تمدن نوین اسلامی گویای آن است که سخن از تمدنی جدید در میان است که در حال شکل‌گیری بوده و در آینده تحقق خواهد یافت. مقام معظم رهبری، تمدن نوین اسلامی را به‌عنوان هدف و آرمان انقلاب اسلامی و چشم‌اندازی برای آینده جهان اسلام و امت اسلامی مطرح می‌نماید. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای است که از نظر ایشان، امروز هدف همه مسلمانان باید ایجاد تمدن اسلامی نوین باشد (خامنه‌ای، ۱۳۹۸/۶/۲۷) و هدف نهایی امت اسلامی نمی‌تواند چیزی کمتر از «ایجاد تمدن درخشان اسلامی» باشد و امت اسلامی با همه تفاوت‌های خود، باید به جایگاه تمدنی مطلوب قرآن دست یابد (خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۲/۸).

برپایی این تمدن عظیم، وظیفه و رسالت خطیری است که بر دوش جهان اسلام است: «دنیای اسلام امروز وظیفه دارد مانند خود اسلام و خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، روحی در این دنیا بدمد، فضای جدیدی ایجاد نموده و راه تازه‌ای باز کند. ما به این پدیده‌ای که در انتظار آن هستیم می‌گوییم «تمدن نوین اسلامی» (خامنه‌ای، ۱۳۹۴/۸/۸). آیت‌الله خامنه‌ای ایجاد تمدن نوین اسلامی را به‌عنوان آرمان بزرگ انقلاب اسلامی و زمینه‌ساز ظهور و طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه) مطرح می‌نماید (خامنه‌ای، ۱۳۹۷/۸/۲۲). دو نکته مهم در فراز فوق وجود دارد؛ نخست اینکه تمدن نوین اسلامی، آرمان انقلاب اسلامی و به‌نوعی هدف نهایی آن به شمار می‌رود. مقام معظم رهبری در ترسیم مراحل پنج‌گانه انقلاب اسلامی نیز، ایجاد تمدن نوین اسلامی



را به‌عنوان مرحله پایانی این مسیر ترسیم نموده‌اند. نکته دوم، اتصال تمدن نوین اسلامی به جامعه مهدوی و زمینه‌سازی برای ظهور منجی عالم بشریت است. در حقیقت تمدن نوین اسلامی، راه رسیدن به جامعه آرمانی را پیش روی مسلمانان و بلکه بشریت می‌گشاید و مقدمه آن به شمار می‌آید. چنین نگرشی در نقطه مقابل دیدگاه کسانی است که معتقدند جهان قبل از ظهور، مملو از ظلم و فساد می‌گردد یا باید چنین شود و ظهور منجی برای نجات بشریت از این وضعیت است. طرح ایده تمدن نوین اسلامی بدین معناست که برای رسیدن به ظهور باید شرایط لازم فراهم گردد و اوج تمهید این شرایط و ملزومات در این تمدن محقق می‌گردد. تمدن نوین اسلامی، مظهر تحقق آموزه‌ها و آرمان‌های اسلامی در جهان پیش از ظهور به شمار می‌رود. تعبیر جامعه اسلامی به‌عنوان مرحله پیش از تحقق تمدن اسلامی نیز بدان معناست که نخست باید یک جامعه اسلامی تمام‌عیار ایجاد شود تا در چنین بستری زمینه ایجاد تمدن نوین اسلامی فراهم گردد.

نقش حوزه علمیه در نظامات تمدنی

در دوران معاصر، نجف و قم به‌عنوان دو پایگاه اصلی حوزه علمیه تشیع، نقش محوری در عرصه فرهنگ و تمدن اسلامی بر عهده داشته و هرکدام به‌نوعی در تحقق این رسالت مهم سهیم بوده‌اند؛ اما به دلایلی از جمله وقوع انقلاب اسلامی در ایران، زمینه برای ایفای نقش برجسته‌تر حوزه علمیه قم در تمدن‌سازی بیشتر فراهم شد.

با توجه به تعریفی که از تمدن ارائه گردید، نقش حوزه علمیه را در زمینه‌سازی و تحقق تمدن نوین اسلامی در نظامات تمدنی بررسی خواهیم نمود. دلیل انتخاب این رویکرد، علاوه بر جامعیت آن این است که با نگرش سیستمی و نظام‌مند به دین نیز سازگارتر است. امام خمینی با چنین نگرشی معتقد است: اسلام دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی شئون فردی و اجتماعی، قوانینی وضع کرده است (امام خمینی، ۱۳۶۸: ج ۵، ص ۳۸۹).

۱. نقش حوزه علمیه در نظام فکری، علمی و معرفتی تمدن اسلامی

مهم‌ترین بخش هر تمدنی، بخش زیربنایی و زیرساختی آن به شمار می‌رود و جوهره اساسی این بخش نیز همان مبانی فکری و معرفتی آن تمدن است. برخی از صاحب‌نظران، تمدن را سیر و بسط یک نحوه تفکر و ظهور آثار تفکر در مناسبات افراد و اقوام و در رفتار و کردار و علوم و فنون مردم می‌دانند (داوری، ۱۳۸۰: ص ۹۳). تمدن‌ها اساساً بر پایه اندیشه‌ها استوارند و هرچه این پایه فکری متقن‌تر باشد، آن تمدن نیز از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود. براین اساس، تولید فکر و ایده، یکی از مؤلفه‌های اصلی هر تمدنی به شمار می‌رود. خون جاری در رگ‌های یک تمدن و عامل حیات بخش آن و عنصری که بدون وجود آن، تمدن در معرض انحطاط و مرگ قرار می‌گیرد، اندیشه و فکر است. وظیفه تولید فکر و اندیشه در هر جامعه‌ای بر عهده مراکز و نهادهای علمی آن است. در جامعه اسلامی، دو نهاد اصلی وجود دارد که عهده‌دار این مسئولیت خطیر است؛ حوزه‌های

علمیه و دانشگاه‌ها. با عنایت به اینکه علوم اسلامی و علوم انسانی با رویکرد اسلامی، مبنای فکری و معرفتی تمدن نوین اسلامی به شمار می‌رود، طبعاً نقش حوزه علمیه در این جهت بسیار کلیدی است و به میزانی که از عهده این وظیفه خطیر برآید، برآیند تمدنی آن نیز برجسته‌تر خواهد بود. مبدأ و معیار اصلی تمایزبخشی روحانیت، اتصال روشمند به منابع فهم دین در درون محیط حوزه علمیه و نمایندگی ابلاغ و ابزار دین و پیشگامی در اقامه دین‌داری در محیط بیرونی بوده است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۶: ج ۲، ص ۲۶-۲۷). آیت‌الله اعرافی، با اعتقاد به اینکه دین اسلام یک نگاه تمدنی و منظومه‌ای منسجم و دارای طرح‌واره‌ای است که به همه بخش‌های زندگی جهت داده و روح تمدنی را در آن سرازیر می‌کند، تلاش حوزه‌های علمیه را معطوف به کشف اندیشه تمدنی اسلام قلمداد نموده است (اعرافی، ۱۴۰۰/۸۸). براین اساس، رسالت اصلی حوزه علمیه استخراج و تبیین نظامات تمدنی از منابع و معارف اسلامی است.

رسالت اصلی تبیین علمی و معرفتی دین اسلام و مبنای تمدن اسلامی در عصر غیبت بر عهده حوزه علمیه و علمای دین به‌عنوان اصلی‌ترین متولیان امر دین در جامعه اسلامی است. تمدن اسلامی به معنای دقیق آن، در همه مراحل و در همه ابعاد آن، نیاز به فهم درست و دقیق از دین دارد. نهادی که مسئولیت پشتیبانی علمی و نرم‌افزاری از تمدن اسلامی را بر عهده دارد، نهادی است که اصیل‌ترین و مستندترین درک را از دین دارد. حوزه به‌عنوان خاستگاه معارف دینی که هسته محوری تمدن اسلامی را تشکیل می‌دهد، نقش اساسی در پویایی و بالندگی تمدن اسلامی را دارد. عمق معارف دینی به مثابه ژرفای اقیانوسی است که سیر در آن، در همه زمان‌ها ممکن بوده و مجاهدت عالمان و متفکران آگاه اسلامی که لازمه تولید فکر متناسب با نیازهای هر زمان است، باعث پویایی این مکتب بوده و می‌تواند به شکوفایی فرهنگی و تمدن اسلامی بینجامد.

مقام معظم رهبری با چنین نگرشی به حوزه علمیه، قم را مرکز معرفتی دنیای اسلام و بسان قلب فعال و متحرکی قلمداد نموده است که می‌تواند و می‌باید خون معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی را در سرتاسر پیکر امت اسلامی پمپاژ کند (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۲۹). ایشان معتقد است: «تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقی‌ای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌دهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه اینها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رایج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست و با اجتهاد، این کار عملی است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۲۹). حوزه علمیه باید تولید فکر کند؛ تولید اندیشه است که انسان را به سوی تمدن می‌کشاند و هیچ تمدنی را نمی‌توان بدون پشتوانه فکری و اندیشه‌ای در پیشبرد اهدافش در نظر گرفت.

حوزه علمیه در دوره معاصر، در عرصه‌های مختلف علمی و معرفتی پیشرفت‌های بسیاری داشته و آثار ارزنده علمی تولید نموده که نقش مؤثری در تبیین مبنای معرفتی تمدن نوین اسلامی داشته است. از جمله می‌توان به توسعه و تحولات دانش تفسیر با رویکردهای اجتماعی، تمدنی، توسعه دامنه دانش فقه به



قلمروهای جدید، تخصصی و کاربردی‌سازی فقه^۱، توسعه فلسفه به‌عنوان دانش زیرساختی تمدن، با رویکرد تخصصی و کاربردی، به‌ویژه تأسیس و توسعه فلسفه‌های مضاف^۲، توسعه علوم انسانی با رویکرد اسلامی و تلاش در جهت اسلامی‌سازی علوم انسانی^۳ اشاره نمود.

۲. نقش حوزه علمیه در نظام فرهنگی تمدن اسلامی

طبق نظر بسیاری از تمدن‌پژوهان، فرهنگ زیربنای تمدن و جزء بسیار مهمی از آن به‌شمار می‌رود. فرهنگ از سه بخش مهم عقاید و باورها، ارزش‌ها، و هنجارها و رفتارها تشکیل می‌یابد. با توجه به تعریف فرهنگ و اجزای آن از یک‌سو، و جایگاه آن در تمدن اسلامی از سوی دیگر، حوزه علمیه مهم‌ترین نقش را در عرصه تبیین مبانی فرهنگ و همچنین فرهنگ‌سازی بر عهده دارد. عرصه نخست از فرهنگ که با عقاید و باورهای مردم مرتبط است، مستقیماً به حوزه علمیه ربط دارد و حوزه‌های علمیه و علمای دین از ابتدا تاکنون، همواره تبیین‌گر و سنگربان عقاید و باورهای مردم بوده‌اند. به لحاظ نظری، دانش کلام، عهده‌دار تبیین و دفاع از عقاید دینی است و علمای شیعه از ابتدا تاکنون تلاش‌های بسیاری در این عرصه نموده‌اند. علاوه بر تبیین و ترویج عقاید و ارزش‌های دینی در جامعه، در عرصه دفاع و سنگربانی از عقاید و ارزش‌های اسلامی نیز حوزه علمیه و علمای دین اقدامات ارزشمندی در دوره معاصر انجام داده‌اند. امام خمینی معتقد است: «تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهم‌ترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج‌روی‌ها بوده‌اند» (امام خمینی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۶۳).

در این زمینه حوزه علمیه با تربیت نیروهای متخصص و تولید آثار ارزنده علمی، در تعمیق عقاید و باورهای دینی و مذهبی جامعه تأثیر بسزایی ایفا نموده است. در عرصه عمل نیز حوزه و روحانیت همواره به‌عنوان سنگربانان عقاید دینی مردم به‌وظیفه خود در این زمینه عمل نموده‌اند. ایستادگی در برابر جریان‌های انحرافی مانند کسروی و سنگلجی، برنامه‌های غرب‌گرایانه رضاخان، به‌ویژه ماجرای کشف حجاب، ممنوعیت عزاداری، اتحاد لباس، و سایر برنامه‌های ضد‌مذهبی، از جمله اقدامات مهم فرهنگی حوزه در دوره رضاشاه به‌شمار می‌ورد. در این زمینه می‌توان به مخالفت علمایی مانند آیت‌الله حائری، سید حسن مدرس،

۱. در این زمینه می‌توان به ایجاد مراکز تخصصی در زمینه فقه و ایجاد رشته‌های جدید فقهی در حوزه علمیه و جامعه المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره نمود.

۲. فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه فرهنگ، فلسفه منطق، فلسفه تحلیلی، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، فلسفه تاریخ، فلسفه فقه، فلسفه علم اصول، فلسفه عرفان، فلسفه روان‌شناسی، فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه هنر و فلسفه زندگی، از اقسام و شاخه‌های فلسفه مضاف هستند که امروزه در برخی از آنها پیشرفت‌های قابل توجهی در حوزه رخ داده است و در برخی عرصه‌ها نیز جای کار فراوان وجود دارد.

۳. در این زمینه می‌توان به فعالیت‌های مراکز علمی مانند جامعه المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، دانشگاه باقرالعلوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی اشاره نمود.

آیت‌الله فیروزآبادی، سید محمد بهبهانی و میرزا هاشم آشتیانی، شیخ محمدتقی بافقی، آیت‌الله کاشانی و دیگران با برنامه کشف حجاب رضاخانی اشاره نمود (گروه مؤلفان، ۱۳۹۰: ص ۴۲). دستگیری حاج آقا حسین قمی که به نمایندگی از علمای مشهد برای مذاکره با شاه به تهران آمده بود، موجب شکل‌گیری واقعه مسجد گوهرشاد گردید که یکی از مهم‌ترین و تلخ‌ترین صحنه‌های مخالفت با کشف حجاب به شمار می‌رود. با سرکوب قیام گوهرشاد، روحانیت در تنگنای بیشتری قرار گرفت؛ اما پس از شهریور ۱۳۲۰ مخالفت‌ها شدیدتر و آشکارتر گردید و توانست فتاوایی را دال بر لزوم حجاب و تحریم بی‌حجابی منتشر نماید. دوفتوی «حاج حسین آقا بروجردی» و «حاج سید محمدتقی خوانساری»، از نمونه فتاوایی است که در آن روزها منشر گردید و تأثیر خود را بر جامعه ایران گذاشت (بوذرجمهری، ۱۳۸۴: ص ۱۴-۱۵).

در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی نیز اقدامات ارزشمندی در عرصه فرهنگی صورت گرفت. از جمله می‌توان به اقدامات ایشان در زمینه گنجاندن تعالیم دینی در دروس مدارس دولتی و مقابله با نفوذ بهائیت در مراکز دولتی اشاره نمود (منظور الاجداد، ۱۳۹۴: ص ۴۵۶، ۴۵۹ و ۴۶۹). نفوذ فرقه بهائیت، پس از شکست فکری از علمای عصر قاجار و اعدام علی محمد باب کاهش یافت؛ اما پس از به حکومت رسیدن محمدرضا پهلوی و به‌خصوص در دهه‌های سی تا پنجاه، نفوذ آنان مجدداً گسترش یافت و به مناصب اساسی در حکومت و دربار دست یافتند و با حمایت دولت، روش‌های مختلف اسلام‌ستیزی را پیش گرفتند. نقش روحانیت و مراجع، به‌خصوص آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه و پس از ایشان، امام خمینی رحمته‌الله علیه در مبارزه با این فرقه، بسیاری از اهداف آنان را خنثی کرد. در بین مراجع شیعه، آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه بیش از دیگران در برابر مسئله بهائیت حساسیت نشان دادند و مبارزه با آن را به‌صورت‌های مختلف پی گرفتند. ایشان، هم به فعالیت‌های تبلیغی و افشای چهره بهائیت نزد عموم مردم به‌وسیله خود و مبلغان دینی پرداختند و هم از طریق رایزنی و اخطارهای سیاسی به دولتمردان پهلوی، موضوع را پی گرفتند. این نقش‌آفرینی به اندازه‌ای بود که دهه سی را می‌توان دهه مقابله آیت‌الله بروجردی با بهائیت نامید که یکی از نمونه‌های برجسته درخشش مرجعیت شیعه در حفظ کیان اسلام و تشیع به شمار می‌رود (ر.ک: محمدی، ۱۳۹۰: ص ۷۲-۷۶). پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، مسئولیت اصلی مقابله با این جریان انحرافی بر عهده امام خمینی رحمته‌الله علیه قرار گرفت. مبارزات امام پس از تصویت لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که موانع حضور بهائیان در مناصب مختلف را برمی‌چید، اوج گرفت. ایشان پس از این واقعه، خطر بهائیت را به شکل جدی به مردم گوشزد نموده و آنان را نماینده و عامل صهیونیست‌ها نامیدند (امام خمینی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۵۶). وی سکوت مردم، علما و حوزه در این زمینه را سرزنش نموده و خطر جدی این جریان انحرافی را به همگان گوشزد کردند (امام خمینی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۲۱۲). این اقدامات بود که در نهایت به برچیده شدن بساط این فرقه ضاله با پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد (ر.ک: محمدی، ۱۳۹۰: ص ۷۷-۸۱).



کمونیسم یکی دیگر از جریان‌های انحرافی پیش از انقلاب و سال‌های نخست پس از انقلاب بود که حوزه و روحانیت، نقش مهمی در مقابله با آنها ایفا کردند. جریان کمونیستی و حزب توده که پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران قدرت گرفته بود، به صورت گسترده به نشر و تبلیغ عقاید و اندیشه‌های انحرافی خود پرداختند. در این زمینه می‌توان به مواجهه و مقابله علامه طباطبایی و شهید مطهری با کمونیست‌ها اشاره نمود. شهید مطهری از نخستین افرادی بود که این خطر را احساس نمود و سعی کرد در خدمت مرحوم علامه طباطبایی، چنین مباحثی را مطرح سازد و با ارائه راه‌حل صحیح برای چنین مسائلی، ذهن جامعه را از انحراف نجات دهد. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم نتیجه چنین مباحثی بود که پاسخ محکمی به نوشته‌های سران حزب توده به حساب می‌آمد. این مبارزه با اندیشه مارکسیستی، تا پیروزی انقلاب همچنان استمرار داشت و حتی تا اوایل انقلاب هم مارکسیست‌ها به صورت‌های مختلف فعال بودند؛ به طوری که در دانشگاه‌ها و مطبوعات حضور جدی داشتند. روحانیت به‌ویژه شهید مطهری در مواجهه فکری با این جریان انحرافی نقش بسیار مؤثری ایفا نمودند. از جمله آثار برجسته ایشان در این زمینه، کتاب نقدی بر مارکسیسم به شمار می‌رود.

یکی دیگر از جریان‌های انحرافی این دوره، جریان «مجاهدین خلق» بود که ادعای مسلمانی می‌کردند و در ابتدا نیز جزء انقلابیون بودند؛ اما به دلیل ضعف اعتقادی و نفوذ برخی اندیشه‌های مارکسیستی و ماتریالیستی، به تدریج دچار انحرافات اساسی شدند و گروهی از آنان به حرکت‌های تروریستی روی آورده و تعداد زیادی از مردم و شخصیت‌ها را ترور کردند. در مواجهه فکری با این جریان انحرافی نیز، حوزه و روحانیت نقش اساسی داشت. با تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق و انحراف آنها، روحانیت در مواجهه با آن قرار گرفت. از جمله افرادی که در این زمینه نقش کلیدی داشت، شهید بهشتی بود که با شناخت افکار التقاطی این گروه، تلاش بسیاری در مواجهه فکری و مقابله با آنان نمود (ر.ک: منصوری، ۱۳۸۵: ص ۵۰-۵۴) و در نهایت نیز به وسیله منافقین تروریست به شهادت رسید.

از دیگر جریان‌های مهم انحرافی که در دوره معاصر از دوره قاجار به این سو در ایران شکل گرفته و به تدریج قدرت و نفوذ بسیاری در جامعه یافت، جریان غرب‌گرا و سکولار بود که با تمدن اسلامی زاویه داشت و به نوعی در تقابل با آن به شمار می‌رفت. این جریان که به‌ویژه در برخی اقصای دانشگاهی و مسئولان سیاسی حکومت قاجار و پهلوی نفوذ بسیار زیادی داشت، با ترویج فرهنگ و ارزش‌های غربی، تمدن غرب را به عنوان الگو و آرمان خود معرفی نموده و تلاش می‌نمود که جامعه را به آن سوق دهد. حوزه و روحانیت از ابتدا در مواجهه جدی با این جریان قرار داشته و تلاش می‌کرد که با آن مقابله کند. در زمان قاجار و به‌ویژه در دوره مشروطیت، علمایی مانند طباطبایی، بهبهانی، شیخ فضل‌الله نوری و آخوند خراسانی، در مقابله با اندیشه‌های این جریان به‌ویژه افرادی مانند میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، آخوندزاده و ملکم‌خان که از سردمداران آن به شمار می‌رفتند، نقش مؤثری داشتند (رفعی و قری، ۱۳۸۸: ص ۲۰-۲۵). این جریان با به قدرت

رسیدن رضاشاه، قدرت بیشتری یافت و علاوه بر خود وی که به تقلید از شیوه آتاتورک، غربی‌سازی کشور را در دستور کار خود قرار داده بود، غرب‌گرایانی مانند سید حسن تقی‌زاده بودند که معتقد بودند برای پیشرفت باید سرتاپا غربی شد. در این دوره نیز روحانیت به‌ویژه افرادی مانند آیت‌الله حائری و شهید مدرس، نقش مؤثری در مقابله با این جریان ایفا نمودند. در دوره محمدرضا پهلوی نیز جریان غرب‌گرا بر بسیاری از ارکان جامعه به‌ویژه ارکان سیاسی و برخی بخش‌های علمی و فرهنگی سیطره داشت و فرهنگ و ارزش‌های غربی در بخش‌هایی از جامعه نفوذ یافته بود. رژیم پهلوی در غرب‌گرایی نیز سطح نازل آن را برگزیده بود و به گفته باری روبین، تحلیل‌گر آمریکایی، در دوران پهلوی در عرضه و معرفی فرهنگ و تمدن غربی به مردم ایران، بدترین و مبتذل‌ترین جنبه‌های آن انتخاب شد که ضربه حاصل از آن برای جامعه مذهبی ایران قابل تحمل نبود (نواختی مقدم و انوریان اصل، ۱۳۸۸: ص ۱۲۷). در این دوره نیز حوزه و روحانیت در خط مقدم مقابله با این جریان و دفاع از فرهنگ اصیل اسلامی قرار داشت و مرجعیت شیعه، به‌ویژه آیت‌الله بروجردی و امام خمینی رحمتهما و شاگردان آنها و بسیاری دیگر از علما، در این عرصه خطیر نقش‌آفرینی کردند.

یکی از حوزه‌های بسیار مهم فرهنگی، حوزه اخلاق و معنویت است. بسیاری از تمدن‌پژوهان، اخلاق را از مؤلفه‌های اصلی تمدن برشمرده‌اند (ویل دورانت، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۴۷). هدف اصلی دین، نهادینه‌سازی اخلاق در جامعه است؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إني بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» (مجلسی، ج ۱۶: ۲۱۰). براین اساس، می‌توان گفت که جوهره اصلی تمدن اسلامی نیز اخلاق است. مقام معظم رهبری اخلاق و معنویت را از ارکان مهم تمدن نوین اسلامی برمی‌شمارند و معتقدند که پیشرفت‌های علمی و اقتصادی باید در کنار و در سایه پیشرفت‌های اخلاقی و معنوی باشد و این وجه تمایز تمدن اسلامی از تمدن غربی است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۸/۴).

اخلاق در بعد نظری و عملی آن، همواره از کانون‌های اصلی توجه و تمرکز حوزه علمیه و روحانیت بوده است. در طول تاریخ، علاوه بر تولید آثار بی‌شمار اخلاقی و عرفانی عالمان دین، در عرصه عملی نیز روحانیت به‌عنوان منادیان و الگوهای اخلاقی در جامعه به‌شمار می‌رفته‌اند. عالمان وارسته حوزه از دیرباز، رویکرد اساسی به تهذیب نفس و علم اخلاق داشتند. آموزش اخلاقی، در کنار احکام و عقاید، رکن مهمی از مباحث حوزه‌های علمیه بوده است. درس‌های اخلاق و نوشتن دستورالعمل‌های اخلاقی و کتاب‌های اخلاقی رایج بوده است و به‌خاطر این اهتمام جدی، انسان‌های وارسته‌ای تربیت شده‌اند که هریک برای حوزویان و مردم، اسوه‌ای بوده‌اند. ملا حسینقلی همدانی، عارف کامل گرچه کتابی در موضوع اخلاق تألیف نکرد، اما بیش از ۳۰۰ شاگرد وارسته مانند مرحوم سید علی قاضی طباطبائی و میرزا جوادآقا ملکی تبریزی و دیگران را تربیت نمود که در محضر آنان، عارفانی مانند امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله بهجت، شهید دستغیب و بسیاری دیگر رحمتهما تلمذ نمودند که هرکدام از آنان تأثیرات شگرفی



را در گسترش و نهادینه‌سازی اخلاق در جامعه ایفا نمودند. برپایی دروس اخلاق، همواره یکی از سنت‌های حسنه در حوزه علمیه بوده است. حاج شیخ عبدالکریم حائری افزون بر اهتمام نظری و عملی که خود به اخلاق داشت، از استادان و معلمان اخلاق دعوت می‌کرد که برای طلاب درس اخلاق بگذارند. این افزون بر درس‌های تخصصی عرفان بود که شاگردان مخصوص به خود را داشت. در این دوره به دستور مؤسس حوزه، تدریس رسمی اخلاق عمومی و آشنا کردن طلاب با مفاهیم اخلاقی و ارزشی، شیوه تهذیب نفس و آداب معاشرت با مردم، در دستور کار استادان و معلمان اخلاق قرار گرفت. از جمله کسانی که به سفارش حاج شیخ برای طلاب و فضایی حوزه درس اخلاق گذاشت و به تربیت طلاب همت گمارد، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی بود. علاوه بر آن، مرحوم آیت‌الله حائری از واعظان پارسا و اهل دل و اثرگذار مانند میرزا علی آقای شیرازی نیز برای این امر دعوت می‌کرد. سخنان وی بر دل‌ها می‌نشست و هرکس پای وعظ او می‌نشست، دگرگون می‌شد و ارزش‌های اخلاقی در جانش ریشه می‌دواند. شهید مطهری درس نهج البلاغه میرزا علی آقای شیرازی را بسیار شگفت‌انگیز توصیف می‌کند. پس از آن، امام خمینی این کرسی مهم را عهده‌دار شده و به تربیت طلاب پرداخت و حرکتی ژرف و معنوی آفرید. بسیاری از مردم نیز در درس‌های اخلاق ایشان شرکت می‌کردند. از جمله مهم‌ترین دروس اخلاق حوزه در چند دهه اخیر، می‌توان به درس اخلاق آیات عظام: مشکینی، اشتهاوردی، مظاهری، ناصری، تهرانی و دیگران اشاره نمود. ایجاد رشته‌ها و مراکز تخصصی در این زمینه، مانند مرکز تخصصی اخلاق و تربیت اسلامی تحت اشراف آیت‌الله ناصری، مرکز تخصصی اخلاق و معنویت آیت‌الله سعادت‌پرور، مؤسسه آموزش عالی اخلاق و تربیت و مرکز اخلاق و تربیت اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، از جمله اقدامات ارزشمند حوزه در این جهت به شمار می‌رود. آنچه از منظر تمدنی اهمیت ویژه دارد، فرهنگ‌سازی و نهادینه‌سازی اخلاق در گستره اجتماعی است که علاوه بر حوزه علمیه، نهادهای متعدد دیگری در آن دخیل‌اند که اگرچه بار اصلی فکری و زیربنایی آن بر عهده حوزه علمیه و روحانیت است، اما تحقق آن در جامعه مستلزم فرهنگ‌سازی گسترده با مشارکت اجتماعی فراگیر است.

۳. نقش حوزه علمیه در نظام سیاسی تمدن اسلامی

تمدن‌پژوهانی مانند ویل دورانت، حکومت و سازمان سیاسی را از عناصر اصلی تمدن برمی‌شمارند. اساساً بنیان‌گذاری تمدن اسلامی نیز با تأسیس حکومت به‌وسیله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رقم خورد و پس از آن در پیشینه تاریخی تمدن اسلامی نیز حکومت‌ها نقش مهمی ایفا نموده‌اند. برای نمونه می‌توان به نقش دولت‌هایی مانند آل بویه، فاطمیان و صفویه در این جهت اشاره کرد. بدون حکومت، بسیاری از ظرفیت‌های دین برای تمدن‌سازی امکان تحقق نمی‌یابد؛ البته بدیهی است که حکومت در شکل مطلوب آن باید دینی بوده و یا حداقل ملتزم به اجرای دین و دستورات آن در جامعه باشد. در دوره معاصر تا پیش از انقلاب

اسلامی، با توجه به عدم وجود حکومت اسلامی، نقش حوزه و روحانیت در عرصه سیاست، اغلب در شکل اعتراضی و در قالب رهبری جنبش‌های مردمی مانند قیام ملی شدن صنعت نفت، جنبش فدائیان اسلام و نهضت انقلاب اسلامی و همچنین مخالفت‌ها و تذکرات سیاسی به حکومت و حاکمان رژیم پهلوی و اعلان موضع در مسائل مهم سیاسی داخلی و بین‌المللی تبلور می‌یافت. مخالفت علمایی مانند شهید مدرس در زمان رضاشاه و مخالفت با اقدامات دین‌ستیزانه وی که در نهایت منجر به شهادت او گردید، قیام و تحسن علمای اصفهان در مخالفت با طرح سربازگیری طلاب به رهبری حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، قیام آیت‌الله انگجی و شیخ محمد خیابانی در تبریز، و نهضت جنگل به رهبری طلبه شاخص و مبارز حوزه علمیه قم، میرزا کوچک‌خان جنگلی، از جمله ایفای نقش‌های برجسته حوزه و روحانیت در این دوره به شمار می‌رود. در دوره پهلوی دوم نیز حوزه و روحانیت در عرصه‌های گوناگون سیاسی، حضوری پررنگ داشته است. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به نقش برجسته آیت‌الله کاشانی و علمای دیگر در قیام ملی شدن صنعت نفت و قیام نواب صفوی و یارانش بر علیه استبداد بعد از کودتای ۲۸ مرداد اشاره کرد. اگرچه رویه آیت‌الله بروجردی، مانند شیخ عبدالکریم، عدم دخالت در امور سیاسی به دلیل حفظ حوزه از آسیب‌های وارده از ناحیه حکومت بود، اما هر دو شخصیت فوق، در مواردی که ضرورت می‌دیدند، دخالت می‌کردند. برای نمونه می‌توان به مخالفت شیخ عبدالکریم با برخی اقدامات رضاشاه و مخالفت آیت‌الله بروجردی با اصلاحات ارضی محمدرضا شاه اشاره نمود.

نقطه اوج نقش‌آفرینی سیاسی حوزه و روحانیت در دوران پهلوی دوم، پس از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی است که با مخالفت‌های صریح و شجاعانه امام به‌عنوان مرجع تقلید و شخصیت برجسته و شاخص حوزه، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی حوزه ایجاد شد. پیشگامی امام خمینی در این مبارزات موجب شد که طیف عظیمی از روحانیت انقلابی در پشت سر ایشان قرار گیرند و بدین‌سان نهضتی عظیم با رهبری حوزه و روحانیت شکل گرفت که پس از یک دوره ۱۵ ساله مبارزه آشکار و نهان، سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منجر به تحولی عظیم و غیرقابل باور برای بسیاری از ناظران بیرونی و حتی برخی از مبارزان نهضت گردد، که این تحول شگرف همانا سرنگونی نظام سیاسی شاهنشاهی و برپایی نظام جمهوری اسلامی بود. بدین‌سان مهم‌ترین نقش‌آفرینی سیاسی و تمدنی حوزه و روحانیت در طول تاریخ رقم خورد. تشکیل حکومت و نظام سیاسی مبتنی بر دین اسلام، یکی از مهم‌ترین گام‌ها و مراحل تمدن‌سازی به شمار می‌رود که با پیشگامی حوزه و روحانیت محقق گردید.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس حکومت اسلامی، تحولی عظیم در تاریخ سیاسی شیعه رقم خورد و برای نخستین بار در عصر غیبت، یک نظام سیاسی مبتنی بر دین با رهبری مرجعیت دینی تأسیس گردید. این رخداد مهم، زمینه را برای به میدان آوردن ظرفیت‌های گسترده دین، حوزه و روحانیت به عرصه

تمدن‌سازی فراهم نمود و علاوه بر عرصه سیاسی، در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز تحولات شگرفی رخ داد. علاوه بر رهبری نظام سیاسی که بر عهده مرجعیت شیعه به‌عنوان ولی فقیه قرار گرفت، روحانیت در نهادهای مهمی مانند مجلس خبرگان رهبری، قوه قضائیه، شورای نگهبان و برخی نهادهای سیاسی دیگر نیز حضور یافت و به ایفای نقش پرداخت. در عرصه علمی و فرهنگی نیز تأسیس مراکز گوناگون برآمده از انقلاب اسلامی، مانند نهاد امامت جمعه^۱، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، سازمان تبلیغات اسلامی، جامعه المصطفی صلى الله عليه وآله العالمية، مجمع جهانی اهل بیت عليهم السلام، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، بعثه مقام معظم رهبری در حج و نهادهای متعدد دیگر، زمینه را برای ایفای نقش گسترده حوزه و روحانیت در عرصه‌های گوناگون فراهم نمود و حوزه از رهگذر این نهاد توانست اقدامات گسترده و مؤثری در زمینه‌های گوناگون دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی انجام دهد.

در زمینه تبیین مبانی معرفتی این نظام سیاسی و همچنین ساختار آن، حوزه علمیه و روحانیت نقش کلیدی داشته و شاکله اصلی نهادهایی که در تدوین و تصویب قانون اساسی نقش داشته‌اند، مانند مجلس خبرگان و شورای نگهبان را حوزویان تشکیل می‌داده‌اند. پس از آن نیز مراکز علمی و پژوهشی گوناگونی در حوزه علمیه تأسیس شد که عهده‌دار پرداختن به مسائل و موضوعات گوناگون سیاسی مربوط به نظام سیاسی اسلامی بود و این مراکز توانسته‌اند گام‌های مؤثری در این زمینه برداشته و آثار ارزشمندی را تولید نمایند.^۲

۴. نقش حوزه علمیه در نظام اقتصادی تمدن اسلامی

اقتصاد و سازمان اقتصادی نیز از عناصر مهم هر تمدنی به‌شمار می‌رود. اگرچه نقش حوزه علمیه در این عرصه نسبت به سایر حوزه‌های تمدنی بسیار کم‌رنگ‌تر است، اما با این وجود تلاش‌های درخور توجهی در دو بُعد نظری و عملی در این حوزه در دوره معاصر صورت گرفته است. صرف‌نظر از آثار ارزشمند علمی شهید صدر در این زمینه که نوعی بنیان‌گذار نظریه اقتصاد اسلامی به‌شمار می‌رود، در دوره معاصر به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی، با توجه به مسائل اقتصادی فراروی نظام اسلامی، حوزه علمیه نیز در این عرصه ورود نمود. از جمله فعالیت‌های علمی حوزه می‌توان به تعداد قابل توجه آثاری که در زمینه اقتصاد اسلامی به نگارش درآمده، اشاره نمود.^۳ در بعد عملی نیز ورود در حوزه بانکداری اسلامی و برخی دیگر از عرصه‌های

۱. با توجه به گستردگی این نهاد در سراسر کشور و همچنین جایگاه و نقش محوری امام جمعه، این منصب فضای بسیار مناسب و گسترده‌ای برای ایفای نقش روحانیت در عرصه‌های گوناگون دینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی فراهم نمود.

۲. در این زمینه می‌توان به مرکز تحقیقات علمی حکومت اسلامی وابسته به مجلس خبرگان، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده نظام‌های اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و... و همچنین فعالیت‌های مراکز آموزشی مانند دانشگاه باقرالعلوم عليه السلام، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، دانشگاه معارف، دانشگاه مفید و جامعه المصطفی صلى الله عليه وآله العالمية اشاره نمود.

۳. در این زمینه می‌توان به کتاب خطوط کلی اقتصاد اسلامی اثر آیت‌الله مکارم شیرازی، آثار مرحوم سید عباس موسویان،

اقتصادی، از فعالیت‌های مهم حوزه علمیه به شمار می‌رود. مدیر کنونی حوزه علمیه ورود قاعده‌مند حوزه علمیه به حوزه اقتصاد را وظیفه حوزه دانسته و برگزاری دروس تخصصی به‌وسیله اساتید برجسته حوزه علمیه در حوزه‌های مختلفی از جمله پول، بانکداری و ارزهای دیجیتال را از جمله فعالیت‌های حوزه در این زمینه برمی‌شمارد. اما باید اذعان نمود که کاستی‌ها در این زمینه بسیار است و لازم است که حوزه علمیه اهتمام بسیار جدی‌تری به این عرصه بسیار مهم داشته باشد و با تأسیس مراکز علمی مستقل و ترتیب نیروهای متخصص و تولید آثار مرجع پژوهشی در این عرصه مهم کارناشده، اقدامات اساسی‌تری در این زمینه انجام دهد. اقتصاد به‌عنوان حوزه مهم و زیرساختی، اهمیت بسیاری دارد و یکی از لوازم اصلی تحقق تمدن نوین اسلامی، شکل‌گیری و اجرای نظام اقتصاد اسلامی در جامعه است؛ در غیر این صورت، با اقتصاد سرمایه‌داری و غربی نمی‌توان تمدنی اسلامی بنا نهاد و این مأموریت بنیادین در وهله نخست، رسالت حوزه علمیه و دانشگاه اسلامی است.



نتیجه‌گیری

سخن گفتن از نقش حوزه علمیه در تمدن‌سازی، مجالی فراخ می‌طلبد و آنچه در این نوشتار آمد، تنها در آمدی به این موضوع بسیار مهم از منظری کلان بود. در این پژوهش، با تعریفی سیستمی از تمدن و نگرشی نظام‌مند به آن، نقش حوزه علمیه در چهار خرده‌نظام اصلی تمدن؛ یعنی نظام فکری و علمی، نظام فرهنگی، نظام سیاسی و نظام اقتصادی، به اختصار در زمینه‌سازی و تحقق تمدن نوین اسلامی بررسی شد. مهم‌ترین عرصه نقش‌آفرینی حوزه، در نظام فکری-معرفتی تمدن نوین اسلامی است که بار اصلی این رسالت خطیر بر دوش آن قرار دارد. در این زمینه حوزه علمیه با تولید آثار علمی و تبیین و ترویج معارف اسلامی در عرصه‌های گوناگون علمی مانند تفسیر، فقه، فلسفه، کلام، علوم انسانی و غیر آن، در تبیین و تثبیت مبانی معرفتی تمدن نوین اسلامی نقش مهمی ایفا نموده است.

دومین عرصه نقش‌آفرینی حوزه، نظام فرهنگی تمدن نوین است که دربرگیرنده نظام اعتقادی، ارزشی و هنجاری است و حوزه علمیه در آن نقش کلیدی دارد. در این عرصه نیز حوزه علمیه هم در تبیین مبانی و مؤلفه‌های فرهنگ اسلامی کارهای بسیاری انجام داده و هم در عرصه عمل به ترویج و تحقق آن پرداخته است. مهم‌ترین کاستی و بایسته در این زمینه، تدوین یک نظام جامع فرهنگی اسلامی و سبک زندگی اسلامی است که همواره مطالبه مقام رهبری نیز بوده و حوزه باید به آن اهتمام ورزد.

سوم، عرصه نظام سیاسی است که رکن مهم تمدن‌سازی به شمار می‌رود و نقطه اوج نقش‌آفرینی حوزه علمیه با برپایی نظام سیاسی اسلامی در این عرصه رقم خورد؛ نظام سیاسی که می‌تواند الگویی برای سایر جوامع اسلامی نیز به شمار رود. در تبیین مبانی و تدوین ساختار این نظام سیاسی، حوزه علمیه و روحانیت نقش مؤثری داشته و در چند دهه اخیر نیز اقدامات علمی ارزشمندی در این زمینه صورت گرفته است.

سرانجام، چهارمین خرده‌نظام، نظام اقتصادی است که اگرچه برخی معتقدند حوزه نباید در آن دخالتی داشته باشد، اما برپایی تمدن اسلامی بدون برپایی یک نظام اقتصادی اسلامی ممکن نیست. حوزه علمیه در دهه‌های اخیر و البته با تأخیر در این عرصه نیز ورود نموده؛ اما باید اذعان نمود که در ابتدای راه و تدوین یک نظام جامع اقتصاد اسلامی، برنامه‌ریزی و تلاشی گسترده و بلندمدت می‌طلبد.

فرجام سخن آنکه ایفای نقش تمدن‌سازی حوزه علمیه بیش از همه مرهون اصل اجتهاد است و آنچه در دوره معاصر حوزه علمیه نیز به‌ویژه در عرصه نوآوری‌های علمی، معرفتی و سیاسی رخ نموده، از رهگذر تحول در این اصل و اجتهاد پویا بوده است؛ اما به نظر می‌رسد که این آغاز راه است و تکامل این روند، نیازمند نگرشی نو و تحولی به اجتهاد و توسعه در مفهوم و دامنه آن به‌عنوان ابزار اصلی انطباق دین با زمان و مکان و پاسخ‌گویی دین به مسائل فرهنگی و تمدنی عصر کنونی است.

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۱). *تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ*، تهران، آگاه.
۲. اعرافی، علیرضا (۱۴۰۰)، پیام تصویری به شانزدهمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت، قم: جمکران، ۱۴۰۰/۱/۶.
۳. بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۳). *کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. بوذرجمهری، مهستی (۱۳۸۴). *کشف حجاب*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۵. جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۸). *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم، نشر معارف.
۶. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۸). *چیستی تمدن*، ترجمه سید محمدحسین صالحی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۷. خامنه‌ای، آیت‌الله سید علی، بیانات مقام معظم رهبری، <https://farsi.khamenei.ir/>.
۸. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۴). *روحانیت و حوزه‌های علمیه از دیدگاه امام خمینی (ره)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نشر عروج.
۹. خمینی، روح‌الله (۱۳۶۸). *صحیفه نور*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۱۰. داوری، رضا (۱۳۸۰). *تمدن و تفکر غربی*، تهران، ساقی.
۱۱. دورانت، ویل (۱۳۷۲). *تاریخ تمدن*، ترجمه احمد آرام، انتشارات انقلاب اسلامی.
۱۲. رفیع، حسین؛ قربی، سید محمدجواد (آبان و آذر ۱۳۸۸). «عالمان دین در آوردگاه مشروطه»، *زمانه*، شماره ۸۶ و ۸۷، ص ۱۸-۲۶.
۱۳. گروهی از نویسندگان (۱۳۹۶). *حوزه انقلابی؛ مسئولیت‌های ملی و فراملی*، به اهتمام محمود فلاح، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۴. گروهی از نویسندگان (۱۳۹۰). *حوزه علمیه؛ تاریخ، ساختار، کارکرد*، تهران، نشر مرجع.
۱۵. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار.
۱۶. محمدی، مسلم (تابستان ۱۳۹۰). «بازخوانی تحلیل نقش آیت‌الله بروجردی (ره) و امام خمینی (ره) در مبارزه با اسلام‌ستیزی و نفوذ بهائیان در حکومت پهلوی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هشتم، شماره ۲۵، ص ۸۱-۸۴.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
۱۸. منصوری، جواد (۱۳۸۵). «شهید بهشتی و منافقین»، *شاهد یاران*، شماره ۸.
۱۹. منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۹۴). *مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست*، تهران، پردیس دانش.



۲۰. نصیری، محمد(فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷). «اقتراحی در باب تاریخ و تمدن اسلامی»، مجله معارف،

شماره ۵۵، ص ۵-۱۷.

نواختی مقدم، امین؛ انوریان اصل، حامد(زمستان ۱۳۸۸). «مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم

پهلوی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۱۹، ص ۱۱۵-۱۴۰.



مقایسه اصول و روش‌های تربیتی و معرفت‌شناختی خواجه نصیر با جان دیویی

حسین کریمیان^۱

چکیده

هدف تحقیق بررسی و مقایسه آرائی تربیتی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، اهداف تربیتی و تفکر با توجه به نقش بنیادی آن در هدایت انسان‌ها و کاربرد آن در تمام لحظه‌های زندگی فردی و اجتماعی از دیدگاه جان دیویی با خواجه نصیر است. روش پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است. ابزار تحقیق به سبک جمع‌آوری اطلاعات فیش‌برداری از منابع و اسناد مکتوب در تعلیم و تربیت اسلامی و غربی می‌باشد. تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده نشان داد: ۱- در دیدگاه خواجه نصیر اهداف تربیتی در راستای تحقق تعقل و سیر در آفاق و انفس و به عبارتی سیر الی الله است در صورتی که هدف تربیت از دیدگاه جان دیویی کسب تجربه عینی است. ۲- در نظر خواجه نصیر انسان دارای روح خدایی و فطرت پاک است ولی از نظر دیویی انسان موجودی مادی است. ۳- از نظر خواجه نصیر تفکر در جهت شناخت خدا، طبیعت و انسان به کار می‌رود ولی در دیدگاه دیویی تفکر در حل مسائل مادی و دنیوی به کار می‌رود. ۴- در دیدگاه خواجه نصیر معرفت محدود به حس و تجربه مکتب پراگماتیسم نبوده و معرفت شهودی و ربانی را بیان می‌کند ولی در نظر دیویی تجربه مادی ملاک معرفت است. ۵- از دیدگاه خواجه نصیر ارزش‌ها دارای ابعاد مادی و معنوی است ولی در نظر دیویی ارزش‌ها مادی و تغییر پذیر هستند. ۶- از دیدگاه خواجه نصیر هر عملی که در راه خدا باشد قابل تقدیر است ولی از نظر دیویی هر عملی که سود عینی و دنیوی داشته باشد دارای اهمیت است.

واژگان کلیدی: مبانی تربیتی، معرفت‌شناختی، خواجه نصیر، جان دیویی، تعلیم و

تربیت.

۱. استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول).